



کفر السلوک و رازنامه

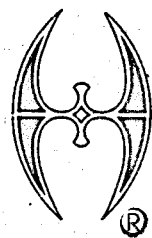
اثر:

بحر شواج صدق و صفا، مستقیم عشق و وفا، یگانه در دانه مولا

حضرت صلاح الدین علی نادر عفا

پر طریقت ادیبی

حق طبع و انتشار و نقل تمام و یا جزئی از متن این کتاب تحت
هر عنوان و وسیله در سراسر ممالک بدون کسب اجازه قبلی
از مدیر عامل مکتب طریقت اویسی شاه مقصودی ممنوع است.



کرام السلوک

و

رازنامه

۸۲۷۱۴

اثر:

بحر مواج صدق و صفا، تلم عشق و وفا، گانه در دانه مولا،

حضرت صلاح الدین علی نادر عفا

پر طریقت اویسی

تاریخ تألیف

۱۳۶۳

۱۴۰۵

۱۹۸۴

انتشارات مکتب طریقت اویسی شاه مقصودی

اسم کتاب : کنز السلوک ورا ز نامه
 نام مؤلف : صلاح الدین علی نادر عتقا
 تاریخ چاپ : پانزدهم بهمن ۱۳۶۳ شمسی، سیزدهم جمادی الاول
 ۱۴۰۵ قمری، چهارم فوریه ۱۹۸۵ میلادی
 نوبت چاپ : دوم
 محل چاپ : چاپخانه پیروز، تهران
 تعداد نسخه : ۳۰۰۰ نسخه
 ناشر : انتشارات مکتب طریقت اویسی شاه مقصودی

حق چاپ محفوظ انتشارات مکتب طریقت
 اویسی شاه مقصودی است

فر السيلوك

کسی کز رحمت حق دایہ دار
چہ پاک از رحمت ہمسایہ دار

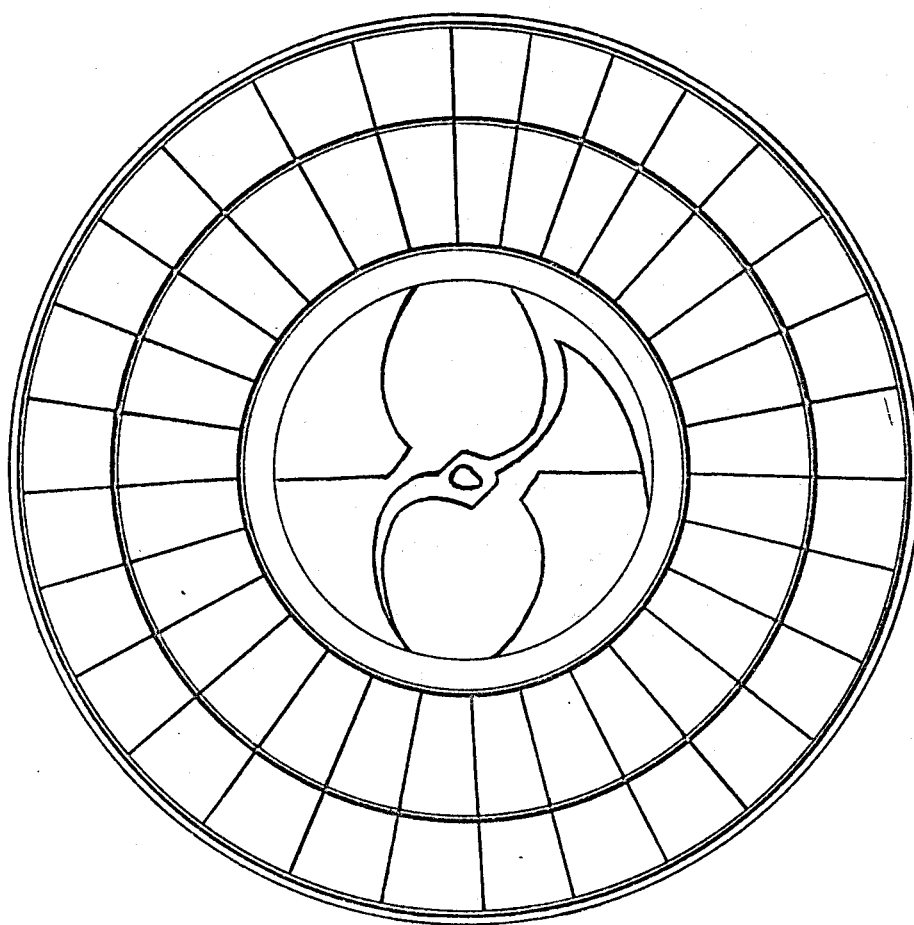
شہنوی سیر السائر و سیر النادر
مولانا اعظم حضرت شاہ مقصود صادق بن محمد عفا پیر اویسی

کتابخانه
مکتبہ اسلامیہ
۱۳۵۹
یہ کتاب

مگر کہ در جگہ ارشاد م کرد
 در کتب عشق خویش استاد م کرد
 آبی بودم بجایم آتش افروز
 خاک کے بودم برگذر باد م کرد

چستہ

مولانا المعظم حضرت شاد متھو مخدو صادق عتقا پیراویسی



بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله فسبحان الذي في قبضته ملكوت كل
شئ وهو القائم الحي القيوم العزيز، كائن
لا عن حدث، موجود لا عن عدم، مع كل شئ لا بمقارنه
وغير كل شئ لا بمزايله، وضع الملك والملكوت،
فسوى منه سبع سموات فيها الشمس والقمر والنجوم
حول البروج كل في فلك يسبحون، وجعل الليل
لمعرفته واليوم مصباحا "لرحمته صلى الله على
رسوله المبعوث المحمود محمد المصطفى وعلى آله
وعترته الطاهرين المعصومين .

هو الله العلی

جوی و شط و قطره و بحر و حباب
یک زبان گویند ما آبییم آب
کتاب مزا میرحق: مولانا المعظم
حضرت شاه مقصود محمد صادق
عنقلا پیراویسی

بسیاری افراد ضمن برخورد با اصول نظرات شخص عارف
غالباً "باکنجکاو" توأم با ابهام میپرسند که عرفان
حامل چه پیام و عارف پیام آور کدام مقصود است .
تدارک مقدمات مناسب در قالب تبادل کلمات و نظرات
تاجائی که زمینه آشنائی منطق ذهنی و تجربه شخصی را
فراهم سازد محتاج فراگیری مفصل و دقیقی است که از جانب
سالک مشتاق و حقیقی عرفان معمول میگردد ولی در این
مجال هر چند مختصر نیز لازمست وجوهی از معضلات آن واضح
شود .

انگیزه جستجو و کشف مسائل جدید ضمن اینکه از نظر
علوم دارای تعاریف مختلف الوجوهی است و از حیث زمان
و موضوع محدود نیست ولی در حقیقت ذاتی هر فردی است که
نسبت به قابلیت و استعداد او و بروز دارد .

کنز السلوک

اهمیت اساسی این مطلب ناشی از هشدار و توجهات درونی انسان در کشف حیات فعلی و مسیر گذران زندگی طبیعی از گذشته تا حال و مآل اندیشی آینده‌ای است که نه مسیر آن شکل گرفته و نه این‌که در حیطه تصورات ذهنی معلوم حال اوست. با توجه به این اصل و گزارش فطری انسان در وصول تمنیات خویش معلومست که عرفان در سطوح مختلف و محور زمان و مکان نفوذ و جامعیت غیر قابل تردید دارد زیرا انسان با هر سنخ و صنف و مرتبه و عقیده تلاش و مساعی گسترده برای شناخت وجوهی از امکانات و مقدرات و ابعاد خود را از دست نمیدهد و همدو همدو هم‌طور که از بدو تولد در صد کشف مقدرات و امکانات فردی و بکاربری اعضاء و دستگاههای حاسه در تقریب و رفع نیاز زور دیایی محیط خارجی است پس از بلوغ نسبی عقلانی هیچ انسانی نیست که موقعیت گذشته و حال و عاقبت زندگی و نهایتاً "مرگ خود را در محیط وسیعتری نخواهد بدانند اما آن‌نانکه گذرا و نسبی از این نیاز حقیقی می‌گذرند در لابلای حوادث طبیعی محصور و مجبور به اقامتند ولی کسانی که مقدرات و توان طبیعی فعلی را مصروف کشف حقایق لازم‌ه‌مینمایند بناچار هدف نهائی و الزامی را در پیروی از اصول عرفان بنحوی عبادی و عملی آن جستجو میکنند.

بنا بر این قبل از ورود در مباحث دیگر لازمست که انسان را در ابعاد مختلف وجودی تا حدودی معرفی نمائیم زیرا او مرکز و تکیه گاه همه اندیشه ها و افعال و اعمال است و در حقیقت او قاصد مقاصد دانی تا عالی است . در این صورت مرجح است که پایگاهها و نقاط استقرار و روابط جانبی و محیطی او را در یک تقسیم بندی کلی باید بدانیم و در نهایت بشناسیم .

انسان بطور کلی در چهار مجموعه که محور تحقیقات و تعمق و بوداوست برخورد و حشرونشردارد ، اولاً "عالم اسرار آمیز باطنی که نقطه استقرار شخصیت حقیقی و هویت اوست ، ثانياً " محیط پرورشی و نفوذی و رابطی اجسام مغناطیسی و توانهای اندیشه ای و حواسی و روانی درونی ، ثالثاً " محیط جسدی و سلولی و متقاضی و متأثر و در اصل مکانیکی انسان است و رابعاً " طبیعت که محیط نشر مادی و آزمایشگاه نظری و میدان تجربه استعدادات درونی و محل تدارک تقاضاهاست .

استقرار در هر یک از عوالم کلی فوق صاحب نتایج عملی و علمی متفاوتی است که دارای مختصات و مشخصات و ابعاد متفاوتی است . تحقیق صحیح و شناسائی دقیق انسان فقط با توجه به محل اتکاء و استقرار او در عوالم

کنز السلوک

متعددکلی فوق قابل بررسی و تعریف است . زیرا عوالم متعدد انسان در مناطق متفاوت واجد شناسائیها و تعاریف مختلفی است و هدفی خاص به مقتضای ثقل ویا لطافت آن پی جوئی خواهند نمود .

روابط موجود فیما بین محیط های گوناگون فوق ضمن اینکه صاحب مناطق مشخص تجربی است در عین حال از تأثیر و تأثرویا امتزاج و اختلاط بی بهره نیست بعنوان مثال طبیعت محیط حواسی را تحت تأثیر دارد و حواس نیز بنوبه خود حوادث طبیعت را رنگ میزند و امواج قابل استماع همانست که طبیعت تدارک نموده و جاذبه ها مجذوبی دارند و مجذوبان خود جاذبه اند .

علوم تجربی و تحقیقی بشرو وسعت اندیشه و نتایج حاصله او نسبت مستقیم با استقرار در محیط های فوق دارد . بدین معنی که دانشمند علوم تجربی در نظر دارد در درو یا روئی با عوامل و محیط خارجی طبیعی و یا بعبارتی فیزیک طبیعت قدرت کار آئی و علایق طبیعی و ایجاد شرایط مناسب زیست و بالاخره کشف روابط منطقی فیزیک را بمیزان و نسبت بهره دهی یا بهره کشی آنها اندازه گیری نموده و مسخر نماید . و با توجه به این تحقیقات وسعت امکانات زیستی را موافق با قوانین و احکام طبیعت توسعه بخشد .

کنز السلوک

پیشرفتهای غیرقابل تردید قرون علمی اخیر شایستگی این نوع استقرار را بخوبی نشان میدهد. اما در عین حال با تحقیق و تعمق در مسائل نظری و تفکری کنجکا و شناسائی نسبی مسائل متافیزیک نیز هست تا باین وسیله پرده بردار مبهمات و کاشف معضلاتی در خصوص حیات و هستی باشد.

کلیه تجربیات فردی و جمعی علمی فوق در نظر دارد تا بنحوی خواص و آثار ابعاد و نتایج اشیاء را مورد شناسائی قراردادده تا از جمع و ترکیب آنها محیط مناسب تری برای زندگی طبیعی بیابد و نهایتاً " مسیر حیات فعلی را با آرامش بیشتر بآنها برساند.

دسته محققین فوق مکانیسم تحقیقی خود را بر استفاده از امکانات تفکری و حواس با هدایت عوالم مستعد درونی شخصی قراردادده امکانات طبیعت را برای عرضه محصولات ثانوی امتزاج و اختلاط میدهند. لذا این نوع شناخت، تدارک ابزار و محیط تجربی جدید برای روابط و تداوم حیات طبیعی انسان است و نتیجتاً " محصولات این تحقیق تقاضاهای محیط جسدی و سلولی و قسمتی بسیار جزئی از محیط پرورشی و نفوذی انسان را برآورده میسازد.

گروه دوم در تاریخ بشر که آنها را بعنوان متفکرین علوم نظری میتوان نام گذاری نمود همواره در صدد بوده اند

کنز السلوک

تا در نتیجه تفکرات و تحقیقات نظری خود جوابهای متناسب و منطقی را در شناخت انسان و روابط او با محیط اجتماعی جهان گسترده منظور نمایند. این دسته متفکرین که در گروههای مختلف الاسامی بعنوان فلاسفه الهی و مادی و حکمای طبیعی و ریاضی و علمای اجتماعی مشهور هستند انسان را بعنوان موجودی واحد اجتماع در مقایسات تفکری و ذهنی خویش در مقابل وجودی غیر متناهی نشانده و کنجکا و کشف روابط و شدن و بودن او شده اند. بودن انسان را به محک استدلال و منطق به وجود رابطه دادند و علماء اجتماعی شدن او را بعنوان واحد اجتماع محکوم رعایت اصولی میدانند که با قوانین عوالم فردی او مغایرت تام دارد. محصولات حاصله ایندسته از متفکرین با استنباط و استفاده از محیط نشر مادی و محیط جسدی سلولی و دخالت و جمع و ترکیب قسمت بسیار کمی از محیط اندیشه‌ای و حواسی درونی آنهاست. واضح است که در این نوع تحقیق نیز بعلت عدم دستیابی بمرکزیت حقیقی و هویت انسان کلیه تعاریف و کنجکاویهای حاصله محصولی جز الفاظ و استدلال بهمراه ندارد. این نوع ساختن و پرداختن که منشاء اصیل نداشته و در حقیقت رنگ آمیزی صحنه و تصورات و تجسمات ذهنی متفکر از برخورد حواس و محیط خارجی اوست و در حقیقت حاصل بخش

کنز السلوک

محدودی از انسان است در قدرت نسبت های مختلف جوابهای متفاوت و کاملاً متغییری را میدهد. (روانشناسی تجربی ونظری و روشهای تداوی روانکاوی نیز ضمن همین نقیصه ناکام مانده اند). همچنانکه بسیاری از منطق های تحلیلی و اصول نظرات فلسفی در دایره تفکرات متفکرین بعدی جایی ندارد.

دیده میشود که مجری طراحان اصول تئوریهای اجتماعی در اجرای موارد و اعمال نظرات مجبور به دخالت زور و نفوذ و قدرت میشوند و این نیست مگر آنکه اصول تئوریهای نوشته شده عمومی صلاحیت دخالت در مناطق فردی انسان را ندارد و بشریت محتاج به احاطه جامع نسبت به قوانین موضوعه خود است.

زیرا: افکار و نتایج محیط حسی انسان که عموماً " مخلوطی از ادراکات حسی و محیط جسدی و سلولی و تقاضاهای ناکام و محیط طبیعی و تجربی او و علاوه اکتسابیات قومی و ذوقی شخص است نمیتواند قدرت مطلق علمی در کشف مطلق انسان بنحوا تم باشد.

حضرت مولائی و مقتدائی ، سیدالسنند و کلام المعتمد شاه مقصود صادق بن محمد عنقا پیرا ویسی در کتاب پدیده های فکر فرماید :

"اگر یک ذره بسیار کوچک از محور حقیقی خود خارج شود سرنوشت جهان را بنقطه نامعلومی خواهد کشاند که پس از آن واقعا "بایستی در وجود هستی طبیعی بهمین نحو که فعلا" هست تردید نمود. اینها اندیشه های حقیقی ولی در عین حال شاعرانه ای است که بمیزان ادراک حسی فعلی بشر تنظیم میگردد ولی مسلما "آنچه که طبیعت در خویش شگفتی دارد و بشر هنوز بدان وقوف پیدا نکرده بسیار است، اما این انتظامات و ظهورات موقرانه طبیعی که در سرتاسر عالم وجود بر نامه دقیقی را میگذرانند برای یک موجود زمینی مثل انسان چه مقایسه ای را میتواند بدست بدهند؟

بساطت عوالم متعدد موجود نمیتواند محکوم قراردادهای نسبی و ناقص خود او باشد و همانطور که کشف روابط سودبخش فیما بین موجود و عالم محیطی بیرونی او بدون استقرار و احاطه علمی مستقیم او به عالم خارج امکان پذیر نیست، تفکرات و تحقیقات ذهنی انسان نیز در شناخت علل و عکس العملهای درونی او محتاج به یک احاطه علمی و تعریف جامع و مانع دارد تا با ارتباط وهم سطحی بین محقق و محیط درونی انسان که در تظاهرات و آثار خارجی آن بهیچوجه قابل شناخت نیست به نتایج قطعی و بدون خللی منجر شود.

بنابراین با توجه به مقدمات و تقسیم بندیهای فوق

کنز السلوک

معلومست که محور و ابعاد مختلف تحقیقاتی و نتایج حاصله و عکس العملهای آثاری این متفکرین در محدوده محیط های سه گانه متشکله از آثار طبیعی طبیعت است و در طبیعت جریان دارد، و در همه این جریانات انسان نسبت به عالم اسرار آمیز باطن و شخصیت و هویت خود بیگانه مانده است. لذا آثار تحقیقی مذکور گرچه گویای گوشه ای از اکتشافات قوانین طبیعت است ولی شناسائی خود شخصیت و هویت که اصیل ترین و لطیف ترین اوست در پرده ابهام میماند. پس شناسائی خود انسان غیر از بررسی ابزار و عوالم خارجی و جسدی و تقاضاهای طبیعی اوست و این نقطه عطفی است که انسان اندیشمند را در برابر این سؤال قرار میدهد: پس انسان کیست؟ و در مجموعه پیچیده فعلی موضوع کدام علمی است؟ و طریق تحقیق آن کدامست؟

در میان سوابق ذهنی، انسان را متوجه دسته سومی میسازد و ضمناً " این سؤال را بوجود میآورد که پیامبران در این زمینه تحقیقاتی حامل چه نتایج و ابلاغاتی هستند؟

وقتی به تعلیمات و نتایج تحقیقات پیامبران مراجعه صادقانه شود و وجدان تعلیم انصاف ادراک عنایت فرمایند انسان را مخاطب قرار داده و او را به اصلی میخواند

کنز السلوک

که محور زمان و مکان امکان دخالت ندارد بدین معنی که انسان را به نوعی شناسائی و معرفت و تحقیق حقیقی دعوت نموده اند که او حقیقت را بشناسد. شناسائی این حقیقت موضوع ابلاغ کلماتی است تا محل نجات او از عوالم طبیعی و نتیجتاً " حصول معرفتی باشد تا به هویت واقعی که دروازه ورود به عوالم اسرار آمیز دیگری است نائل شود. از آنکه کلمات و ابلاغات مردان حقیقی برای گرفتاران طبعاً نامطبوع است، یعنی محل سمع ندارد و بعبارت دیگرانسانی که در چهارچوب محدود عوالم طبیعی سیر مدام دارد مجالی ندارد تا با کلمات حقیقی آشنا شود، بنا بر این الفاظی مثل خداوند، بهشت، جهنم، عذاب، ثواب، نفس، لوح، روح فرشته، مرگ و بسیاری از حقایق دیگر در پرده ذهن و افکار طبیعی نقش بیدار کننده ندارد. و هرگاه در جامعه انسانها مطرح شود بصورت های طبیعت و خواسته ها و تعارف و تشریفات برگزار شده و به هزار رنگ از نادانی و تعصب متلون میگردد. آنچه که در ظاهر و باطن ابلاغات پیا مبران وجود دارد آنست که انسان را به عرفان و معرفت عوالم حقیقی دعوت نموده است تا به تجربه علمی و عملی حقایق مندرجه در متن وجود را به تحقیق و جودی در عوالم حقیقی خود بشناسد چنانچه پیا مبرا سلام حضرت محمد (ص) فرماید:

کنز السلوک

"من عرف نفسه فقد عرف ربه" (هرکس که بمعرفت نفس خود رسید پروردگار خویش را شناخت) این اعلامیه حقیقی حقوق بشر است برای تحقق و حصول واقعیت انسان که از مقایسات ذهنی طبیعی و مداخلات ساختگی که تا روپود آن از طبیعت متغیر نشأت میگیرد بدور است . بنا براین بخوبی پیداست که چرا ابلاغات و احکام صادره این شخصیت‌های حقیقی وجود در منطقه حیات طبیعی مقبولیت عمومی نمیابد و انسان در تعبد قوانین مهجور اکتسابی و دور افتاده از حقیقت حیات همانند تشنه‌ای است که سراب را بر آب ترجیح میدهد . توضیحات مقدماتی فوق برای این نتیجه گیری لازمست که حال به اصل مطلب یعنی عرفان و سلوک در آن بپردازیم .

۱- عرفان

کلمه عرفان بمعنی شناخت و معرفت و آگاهی است و در طریق عارفان بمعنی معرفت صفات و ذات خداوند در کشف عوالم غیب و سرو مشاهدات قلبی و دریافت‌های باطنی است .

از آنجائیکه کلمه شناخت در آثار فلاسفه و حکمای نیز معمول بوده و هست باید دانست که وجه تمایز فیما بین روش عرفان و افکار فلاسفه این است که در عرفان یقین

و معرفت به مشاهده باطنی و استقرار در هویت و شخصیت واقعی است و روش استدلال و قیاس و منطق نتیجه‌گیری از برخورد حواس با حوادث خارجی و آثار طبیعی ذهنی است. تلقی افراد انسان را عموماً "فلاسفه را خصوصاً" به دودسته مشابه میتوان تقسیم نمود:

دسته اول معتقد است که شناخت حقیقت در معیارهای انسانی فوق طاقت اوست و امکان پذیر نیست که در این میان میتوان از گروه‌های تشکیک و مغالطه نام برد.

دومین گروه به امکان شناخت حقیقت معتقدند و آنرا بطریق استدلال و یا اثبات عقلی و منطقی و یا بطریق ریاضت و تطهیر می‌پذیرند. از جمله این دسته افلاطونیان و نئوافلاطونیان و طریق مشاء و استدلالیون را میتوان نام برد. برای آنکه چکیده‌ای از طرز تفکر این دستجات دانسته شود به تلخیص آن نظرات پرداخته و دیده میشود:

معتقدین فلسفه مشاء که در رأس آنان ارسطو قرار دارد شناخت واقعیت و حقیقت را به طریق تعقل و منطق امکان پذیر میدانند و بنا بر این موضوعاتی را که به محک منطق عقلی سنجیده و پذیرفته شده‌اند حقیقت دانسته و مسائل و قوانین ادیان را در آن دخالت نمی‌دهند.

استدلالیون شناخت و آگاهی را فقط بطریق استدلال

و منطق اثبات می‌کنند ولی آن دسته از نتایج را که با قوانین موضوعه ادیان تائید شود می‌پذیرند.

طرفداران فلسفه افلاطون و نئو افلاطونیان عقل را به عنوان محک نهائی در تجربه و فهم نمی‌پذیرند زیرا عقل را حاصل مدرکات حسی و حواس طبیعی میدانند و میگویند چون ادراک و سنجش انسان از طریق حواس دستخوش تغییرات فاحش میشود لذا صاحب آثار و نتایج متفاوتی است. لذا شناخت حقیقت زمانی امکان دارد که عوارض و صفات امکان در خصوصیات خلقی انسان تاثیر نداشته باشد و این امر فقط به طریق ریاضات و تطهیر نفس از اضافات امکان پذیر است، در این صورت احتیاجی به استدلال نیست. بنا بر این در روش طرفداران این نوع فلسفه انسان با تطهیر و تزکیه میتواند حقیقت را از طریق قلب کشف کند. بر حسب همین روش حقایق حاصله از این طریق را حقیقت کامل میدانند اگر چه نتایج آن با قوانین ابراز شده ادیان مغایرت داشته باشد.

شخص عارف در شناخت حقیقت میگوید:

حقیقت معرفت از طریق ریاضت و تزکیه و تفکر و تمرکز قلبی حاصل میشود ولی آن دسته از کشفیات خود را مورد قبول و تائید قرار میدهد که مورد تصدیق احکام دینی است در غیر این صورت

کنز السلوک

دریافتهای مکشوفه را از مقوله خطاهای با صره و سامعه و بالاخره گمراهی حواس میدانند.

البته این نوع دسته بندیها که بموجب آراء و عقاید آنان در تاریخ معمول بوده و هست ناشی از بررسی عقاید آنان و با اظهار نظرات همین دسته فلاسفه بوده است ولی آنچه که لازم بتوضیح است این که روش کاملاً قاطع و معینی در هیچکدام از طرفداران ابراز نشده ولی نتایج که از کار آنان بدست میآید موجب این دسته بندی است، همچنانکه میشود اصول نظرات فلاسفه را بطریق دیگری نیز تقسیم بندی نمود:

دسته اول را اهل حکمت و فلسفه، دسته دوم را حکمای الهی یا الهیون، دسته سوم را بعنوان علمای طبیعی و دسته چهارمی را بنام متکلمین نامگذاری نمود.

در تمام تفکرات این چهار گروه اخیر که بنحوی روشهای تحقیق و شناخت آنان بر اساس استدلال منطقی یا عقل و منحصر "ریاضات جمع بندی گردیده باشد در ردیف طریق تحقیق عرفان قرار نمیگیرد.

صاحب کتاب مرصدا للعباد در بحث معرفت و تقسیمات آن، معرفت را به عقلی، نظری و شهودی تقسیم بندی نموده و ضمن آن در خصوص معرفت عقلی گوید:

" معرفت عقلی عوام خلق راست و در آن کافر و مسلمان
و جهود و ترسا و گبر و ملحد و فلسفی و طبایعی و دهری را شرکت
است زیرا که اینها در عقل بایکدیگر شریک اند. و این نوع
معرفت موجب نجات نیست الا آنها را که نظر عقل ایشان
مؤید باشد بنور ایمان، تا به نبوت اقرار کنند و با و امر
و نواهی شرع قیام نمایند که تربیت تخم روح در آنست تا
تخم برومند شود.

مولانا المعظم حضرت شاه مقصود صادق بن میر قطب

الدین محمد عنقا پیرا ویسی فرماید:

" چیزی در عالم یافت نمیشود که وجود انسان نمونه
کاملی از آنرا در عالم خود نیابد، آنچه انسان را از مقام
شامخ خویش تنزل میدهد توجه و بستگی او بمتفرعات و
متفرقات حسی طبیعی است که حواس ظاهری بقدر استطاعت
و توانائی خود برای او تهیه می بیند. اگر انسان نفس
خویش را پالوده و مبرا از غیر حق سازد بمقام کبریائی که
آخرین نزول اسمی حق در فوق کثرات است یعنی مقام انسانی
خواهد رسید و آن حقیقت اسم اعظم و عبادت حقیقی است که
خلافت حق در طبیعت در جوهر آن مستتر است.

عرفان در متن کتبی نظیر گلشن راز، مثنوی جلال الدین

مولوی و مصیبت نامه عطار و بسیاری آثار دیگر حاوی نکات

کنز السلوک

مشخصه‌ای است که در ردیف عقاید و انحرافات دماغی انسان تقسیم بندی نمی شود. و طبق بسیاری از این نمونه‌آثار شناخت بدو طریق صورت میگیرد:

اولاً: بطریق استدلال و احتجاج و بررسی احوال اشیاء از ماده و مجرد و زمان و مکان و کم و کیف و این و وضع و فعل و انفعال و علت و معلول و مقدمه و نتیجه، جوهر و عرض حامل و محمول، که مثلاً "قواعد علت و معلول در مفاهیم ذهنی و عقلی این دسته چنان جایگزین شده که تمام حقایق موجوده وجود را با آن می‌سنجند. مثلاً" استدلالات فارابی برای این تجزیه و تحلیل در کتاب فصوص الحکم خود چنین دلیل اقامه میکند:

" موجودیت موجودا گریزدون وجود با شد پس لازم میآید که موجود خود محل عرضه موجود با شد در این صورت باید گفت که اگر شئی دلیل موجودیت خود با شد باطل است.

و یا حکماء طبیعی که از طریق حرکت و شناخت محرک به ذات واجب الوجوب میرسند و آنها را به حرکات نفسانی و ذاتی تقسیم بندی مینمایند.

با توجه به حرکت که آنرا نوعی تغییر و جابجائی تعبیر نموده اند متوجه مطلق کلمه حرکت نشده اند زیرا تغییرات زمانی و مکانی اشیاء در آثار محل بروز دارند نه اینکه نفس حرکت

شناخته شود.

حکماء طبیعی مذکور پس از تقسیم بندی فوق به نفوس نباتی و حیوانی و انسانی آنرا حادث میدانند. مقوله حدوث در مورد نفس انسان از آنجا ناشی شده است که تکیه گاه آنرا علت قراردادده اند و بنا چا ر آنرا جوهر میداند و با اجبار آنرا از دائره ماده خارج نگه میدارند. تمام این نوع استدلالات به فرض صحت مبانی نظری آن، چنان جوهر و حقیقت را دور از دسترس قراردادده که کمترین نوعی از تعاریف شناخت را شامل نمی شود.

متکلمین نیز بنوبه خود مسأله حدوث را مورد توجه قراردادده و میگویند عالم به حکم ضرورت حادث شده و هر حادثی ناچاراً به محدث احتیاج دارد و الزاماً "آن احداث کننده ذات واجب الوجود است".

مباحث فوق باین علت ضرورت بررسی دارد که انسان همواره در تفکرات عقلی خود متولدین دانسته های خود را جایگزین دریافت و معرفت حقیقت نموده و بعبارتی توهم و خیال را حقیقت می پندارد.

عارف میگوید: آنچه هست و ثابت است حقیقت است. و فیلسوف در متغیرات بدنیا ل حقیقت میگردد و واضح آنکه چون ثبات و استقرار ندارد و ازوایای متغیر دیدا و امکان رصد

حقیقت را فراهم نمی آورد.

عارف به رضا و معراج که طریق امامان هادی است
به قله معرفت گام نهاده و متیقن به " وفی انفسکم افلا
تبصرون " (۱) است و فیلسوف به تعریض مقدمات و مفروضات
و تعریف جهات و موالید سرگردان .

عارف به جوهر عشق و بواسطه آینه روح پاک استاد راه
یافته که خداوند از سرا و آگاه است به شناخت حقیقت
آنچنان که هست نائل وفانی است " کل من علیها فنان
و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام " (۲). و فیلسوف به
استعانت عقل بهانه گیرد و استدلال چوبین بر آنچه که ندارد
مفتخر و مبا هی .

" ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتوها انتم و آبا و کم ما
انزل الیه بها من سلطان ان الحکم الا الیه ... " (۳)
(خدا ایرا جزیه نامهای که شما و پدران شما و اورانام داده اید
نمی پرستید از آنکه خدا نازل نکرده است آنرا به امر صاحب
سلطه ای و نیست حکمی جز خدا)

۱- سوره ۵۱ آیه ۲۱

۲- سوره ۵۵ آیه ۲۶ و ۲۷

۳- سوره ۱۲ آیه ۴۰

۲- یگانگی و وحدت وجود

از مسائل عمده که در کار تحقیقات متفکرین موضوع مشترکی است و هر کدام به سهمی در بیان آن به تفکر پرداخته اند قضیه وحدت وجود است.

برخی از متفکرین و فلاسفه بعلت عدم احاطه موضوع وحدت وجود را یا نپذیرفته و یا با اظهار نظرات خود در تقسیم بندیهای متعدد سعی بر آن داشته اند تا مسأله یگانگی وجود را در تعاریف متفاوت ولایه های متعددی پوشانده و یا انکار کنند. با انتشار نظرات واجب و ممکن و وجود و موجود و فیزیک و متافیزیک سعی در نشان دادن عوالم متعدد و افتراق خصوصیات آن بنحوی باعث ایجاد طرز تفکر دوگانه گشته و برای هر دسته ای پیروانی بوجود آورده است و هر کدام از گروه های فوق زاویه ای را در تحقیق اختیار نموده و با انتشار عقاید خود پرداخته اند. تذکرایین مطلب نیز در این مختصر واجب است که تحقیقات جدا جدا عموماً "نتایج نامطلوب بسیار آورده است. زیرا کشف واقعیت حقیقی وجود و اشیاء زمانی حاصل میشود که در تحقیقات نظری و یا تجربی هیچ زاویه ای از موضوع مخفی نماند و یا بعبارتی احاطه محقق بر موضوع تحقیق چنان مسلم باشد که همه جانبه آن را بشناسد. بنابراین

کنز السلوک

استعارات ذهنی انسان از ادراک حسی او مایهٔ کشف حقیقت نخواهد بود و معرفت و علم حقیقی متکی بر ذات نفس لایتناهی است .

عارف می‌شناسد و فیلسوف می‌خواهد بداند .

عارف معتقد به هستی یگانه است و هستی درقا موس و حقیقت نامحدود است و هیچ چیز غیر از او نیست و در نتیجه مطلق است . لذا همه چیز از امکان و کیفیات و صفات و حالات و اوضاع ، فیضانی از فیض و منبعث از ذات و تجلی احدیت اوست که در منظر انسان قرار دارد و این بمعنی جدائی و دوگانگی نیست بلکه عین وجود است در مراتب متعدد استقرار انسان . واحداً عدد است و عدد نیست و متعدد است و نیست . صورت متضمن حقیقت و حقیقت مصدر صواب است . خیر و زیبایی ، کمال و جمال بحد اعلاست . لذا هر چیز بیش از آنی که هست نمیتواند باشد و معرفت کامل وصول به حقیقت یگانه در سیر از خود تا خود است . بنابراین عرفان در تحقیقات خود انرژی را حقیقت ماده میدان دولی تعاریف انرژی را در محیط محدود آخرین هدف در اجرای مقاصد حیات طبیعی نمیداند . همانطور که حیات و ادامه ضروری آن در مظاهر انکارناپذیر است و حیات متفرد نیز ممکن نیست عالیت‌ترین وجه از جوه یگانگی وجود در عرضه موجود است .

"ولله المشرق والمغرب فاينما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع عليم". (۱) (مشرق ومغرب از آن خداست وبهر سو که روی آورید روی خداوند است وهما نا خداوند گسترده داناست). در توضیح این مطلب عارف شاهد مثالی دارد که اشیاء مظاهر منعکسه در آئینه های وجودند . بدین معنی که اگر در شش جهت حسی آئینه های محدب و مقعر از کوچک وبزرگ وبه اشکال متعدد قرار داشته باشد و در مرکز آن شیئی نورانی و بیا موجودی قرار گیرد تصاویر بینهایت از اشکال انعکاسی در هیئت آئینه ها مظاهر خواهد شد که در اصل گویای ابعاد لایتناهی یک حقیقت اند و لا غیر . توجه به اشکال حقیقت مشکل گشاینست بلکه حقیقت واقعیت شیئی در واقعیت و مرکزیت اوست لذا ناظر مناظر متعدد وقتی به تصاویر گوناگون وصفات متنوع در آئینه ها مینگرد مغروق امکان است و احاطه کامله علمی در کشف حقیقت ندارد . در حالی که میدانیم در این مثال انعکاس واقعیت وجودی بینهایت و حقیقت وجودی یگانه است .

ابتدا و انتها مخلوق ما است اصل اصل از ابتدایی انتهاست
وز هزارانش نماست

کنز السلوک

ذره و خورشید و کیهان و فلک اسم و نقشند و صوری هیچ شک
گرچه در اصلند یک^(۱)

دعوت باین یگانگی جاودانی است و در حقیقت وجود فرزند
خویش را بخود میخواند. آفریده‌های فکری از راه حواس و
مداخلات انعکاسات پرده مدرکات خارجی را در ذهن به تصویر
میکشد و حوادث در ابعاد فیزیکی سد کشف یگانگی است، که
فرمایش حضرت نبی اکرم (ص) الدنیا سجن الموء من (دنیا
زندان موء من است.) بهمین عبارت آمده است.

یگانگی وجود در مشهد عارف دوئی و شرک ندارد، مرز
نمی شناسد، و به رنگ متلون نیست، از نیست نیست از آنکه
نیستی نیست و هستی یگانه است.

پهنه موجود و طبیعت نامحدود و مقادیر و میدانها و جهان
لایتناهی سیستمی یگانه است که انفصال و تجوف و اتحاد
و حلول و دور و تسلسل و تکرار و نقص و کمال در قوانین آن
نیست.

همه با هم همه بی هم همه اند همه اند همه بی همه همه اند
این یگانگی را آغازی نیست و پایانی ندارد زیرا محور

۱- کتاب چننه اثر: پیر معظم سید الاحرار حضرت مولانا
شاه مقصود صادق بن محمد عنقا.

کنز السلوک

زمان در آن تصرف ندارد، جاندار دتا بمکان وصفات شناخته شود، همه چیز است ولی چیز نیست وظواهر، آهنگ منفرد از هماهنگی اوست. آزادگی است که تعلق نمیشناسد و نمیپذیرد و مقید به قیدی و محدود به حدی نیست.

مرتبت ها هست بیحد و حساب همچو آبی که برا و بند حباب

وان حباب از چیست؟ آب (۱)

سرور آزادگان حضرت حسین بن علی علیه السلام فرماید:
الهی الغیرک من الظهور مالیس لک حتی یکون هو المظهر
لک. (الهی ظهور برای تو غیر نیست مگر آنکه مظهر تست).
توجیه این یگانگی در بیانات ائمه هدی و عرفاء شامخین
حاکمی از معرفت لایتناهی وجودی است.

لذا نقطه عدالت و مرکزیت دریافت کننده انسان در
انصراف از زوائد و اضافات، قائل و عارف یگانگی وجود
است از آنکه مطلق مطلق شناس است.

قال مولی الموحدين علی علیه السلام، کل شئی منها
بکل شئی محیط والمحیط بما احاط منها هو الله الاحد الصمد
(همه چیز از اوست و بهمه چیز محیط و محیط آنچه محاط اوست
و او الله یگانه صمد است).

۱- کتاب چننه اثر: پیر معظم سید الاحرار حضرت مولانا شاه
مقصود صادق بن محمد عنقا.

کنز السلوک

مولانا المعظم حضرت میرقطب الدین محمد عنقا پیر

اویسی فرماید :

"در لایتنای اول و آخر و وسط و واسطه چگونه متصور است ،
که هر جای آن موصوف بتمام صفات بلکه مستغنی الذات من
جميع الجهات است ، دستی با و نمیرسد با اینکه همه جا و همه
اوست ، یعنی دستی کوتا با و رسد و پائی کجاست که بسوی
بی سوئی رود . حیرت اندر حیرت اندر حیرتست . رب زدنی
فیک تحیرا ."

۳- سیر و سلوک

پس از توضیح مقدمات فوق ، شاهراه وصول ، وجود
سالک متقی و ارادتمندی است که در حقیقت نیاز شناسائی
و خواست او در کشف این لایتنای نزدیکتر از نزدیک ، جنبه
وجودی دارد و در حقیقت خدا خواسته باشد . لذا بمحض اینکه
بذر سعادت در چنین زمینی کاشته شود قلب سالک به ثقه
تائیدات آسمانی به ارادت پیرو استاد باطنی مطمئن گشت ،
لطف حق شامل حال او شده است . در این صورت افکار و
خواطر و نفس و غرور و عقل سرکش تربیت نیافته او به عنایت
و حفظ شرایط و شرایط تعلیمات استاد از بادیه هلاک و انحطاط
به جاده صلاح رهنمون شده و به مقصود نائل میشود . سالک
در این ایام چنان در معالجه و دوا دقت و ملازمه دارد همانطور

کنز السلوک

که مریض تحت نظر طبیب . لذا یقین و اعتماد بر هر کس نتوان
بست که راه نا آشنا را به آشنا باید پیمود و بدین ملاحظه
پیرومرشد را می باید که در آسمانها بشناسد و ظاهرا "و باطنا"
از تعالیم او پیروی خالصانه و مخلصانه داشته باشد که
آسمانها جایگاه بیداری و زمین سرزمین غفلت، خفته را
خفته کی کند بیدار ؟ .

در حقیقت دریافت معنویت استا دو عشق آتشین همراه
است و هم مقصد و سالک ناسک به توجه این معنی از اضافات
ظاهری و تعلقات مبتذل و علائق غیر ضرور دست بردار و بیا
صدق تمام روی به خانه و مقصود بیاورد .

یکی از مسائل عمده و مسلم در عرفان اینست که انسان
هیچگاه بمعرفت چیزی که در او نیست نا ئل نخواهد شد ، باین
معنی که مدرک و مدرک میبایستی سنخیت وجودی داشته
باشند تا قابلیت معرفت پدید آید . در اثبات این معنی
کوشش دائمی در ترک خواب و خیال دارد تا قائم به صفات
هوالحی القیوم و متصف با خلاق اله گردد که تخلقوا باخلاق
اله شعرا و است .

اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر
گمان داری که جرم صغیری هستی ، و در تو عالم اکبر پیچیده است .
و این همان مطلبی است که استاد کل فی الكل ، پدرم

کنز السلوک

حضرت شاه مقصود صادق عنقا پیراویسی در کتاب زوایای مخفی حیات فرمود:

"اگر انسان کامل و مکمل که وجودش در متن وجود اضافی نیست صدای خود را از درون خود نشنود و او را نشناسد دیگر چه راهی برای خداشناسی هست؟"

عشق به کشف حقیقت خداوند، زاهدی راستین از او متولد میسازد که بخشنده است و جزا بذل کریم و استاد علیم نستاند. تقوی و پاکی پیشه دارد و بر بلا صابر است، رنج فراق را با مید وصال شیرین میگیرد. با آنچه زیاده طلبی و اسراف دارد مبارزه و مجاهده کند و در گمان و ظن دل خوش نمیکند. در مقابل نفس به همت استاد، شجاع و عاقبت اندیش است. به ادب باطن و تواضع کامل به هدایت پیر تسلیم است و در او از همه بلایا مصون و خلاف و اعتراض بر او مراد استاد خویش ندارد تا به پاکی و راستی سفر خویش آغاز نماید که "من طلبنی وجدنی (هر که یافت مرا دریافت)".

راه حق با خدعه تدبیر نیست رهنمای راه حق جز پیر نیست

قابل تفسیر نیست

پا منہ اندر ره حق بی دلیل کا ندرین ره سوخت شهر چر برئیل

ز آشرب جلیل (۱)

۱- کتاب چننه یا جهان عارف

- بدین ترتیب لازمست تا با رعایت اصول عرفان در
طریقه ایسی منازل و مقامات و حالات را طی نموده و متوقف
نماند و توجه استاد را مدام نصب العین قرار دهد :
- ۱- ذکر (یا دخداوند) که در تمام اوقات ذاکر از
مذکور غافل نماند فاذکرونی اذکرکم (۱)
 - ۲- فکر (تمرکز) دوام تمرکز در حصول علم تحیر.
 - ۳- سهر (بیداری) جسم و روح را در بیداری تعلیم و
توجه در وقت قرار دهد.
 - ۴- جوع (گرسنگی) برای دریافت حقیقت ابن الوقت
و مشتاق بوده و دماغ و قلب را در کشف و مشاهده
حاضر نگهدارد.
 - ۵- صمت (سکوت) از فکر و تفرقه و اختلاط بپرهیزد و
گوهر پاک و وجود را از آلایش مصفا دارد.
 - ۶- صوم (روزه) جسم و دماغ و قلب است. ظاهرا "از
واردات ذهنی و تصورات خارجی و باطنا "از امیال
و هوس و آرزوها و غیر پرهیزکار است.
 - ۷- خلوت (تنهایی) عبادت خالصانه در ظاهر و باطن
خلاصی از شوائب و اضافات است.

کنز السلوک

۸- خدمت (اطاعت) که فنا در حقیقت استاد و نهایتا "

فنا ی در حقیقت هستی یعنی خداوند است .

بهمین مناسبت سلوک هفتگانه واجب حال سالک است تا مرحله ثی که جز خدا نبیند .

مرحله اول : قوت طبیعی - که مربوط به حیات طبیعی او مثل خوردن ، آشامیدن و خوابیدن و غیره میشود . در این مرحله سالک میباید که مقدار نگهدارند و اوسط باشد و مقام واختصاصات خود را از زندگی حیوانی و نباتی جدا سازد و به اقل ما یحتاج طبیعی از غذا و خواب و لذات قناعت نماید .

۲- مرحله نفس : در این مرحله سالک میباید که ترک تعلقات و بستگی ها نموده و به خلوت و تنهایی شایق باشد شریعت را با توبه و اخلاص رعایت کند و بسعی در این مرحله از جهان خیالات و تصورات رهایی یابد .

۳- مرحله قلب : قلب در این مقام مرحله تحویل و تحول و انقلاب از مادون به عالی است و قلب محل گشایش دروازه غیب بروی سالک صادق است .

۴- مرحله روح : قلب که عبارتی حدفاصل بین نفس و روح است ؟

در این مرحله سالک از علائق زمینی و احساسی
تخلیه شده و بمرحله روحانی پای میگذارد.
۵- مرحله سر : در این خانه سالک به شناخت حقیقت نائل
میگردد و بهر جا که مینگرد جز خدا نمی بیند.
ذره و شمس بحق گشت عیان غیر حق کیست به پیداونهان
۶- مرحله خفی : در این مرحله سالک جز خدا نبیند و جز خدا
نشنود و خود را فانی حق بیند و عارف و معروف
یکیست حجاب ها برخیزد و حقیقت حیات عیان
گردد.

دانند این آنکه بحق آگاه است

لا اله همه الا اله است

۷- مرحله اخفی: در این مرحله که سالک قوس نزول و قوس
صعود به هم رسانده از فنای خویش هم خبر ندارد
و بمقام خلیفه^۱ الهی نائل میگردد که حق
فرمود: *واذ قال ربک للملائکة انی جاعل
فی الارض خلیفه (۱)*
(و هنگامیکه پروردگار ت به فرشتگان گفت که
من قرار دهنده جانشینی در زمین هستم ...)

وکل شئی هالک الاوجهه (۱)

(همه چیز هلاک شدنی است جز وجه حقیقت او).
واین کمال عارف است در سیر و سلوک که زمین و آسمان
در آن نگنجد که حضرت خاتم النبیین (ص) فرمود:
لاتسعنی ارضی ولا سماءى وانما یسعنی قلب عبدی الموء من
(زمین و آسمان مرا در خود جای نمیدهد و قلب بندهء موء من
جایگاه منست.)

لذا عالیترین وجه انسان که او را از دائره تعاریف
مجاز و محدودیت های طبیعی رها می بخشد و بسر منزل حقیقی
عرفان برای یک آزادی همه جانبه و آرامش و بقاء میرساند
هدف اصیل وجود در عرضه موجود است.

بهمین مناسبت گفته شده است که " صوفی در هر دو عالم
شرمنده است " یعنی هیچ چیز بجز خدا نمی خواهد و نمی بیند
و فقری است که در دو عالم چیزی برای عرضه ندارد.
کسی که یکذره از خود خبر دارد یکذره از خداوند خبر
ندارد.

پیر معظم حضرت مولانا شاه مقصود صادق بن محمد عنقبادر
کتاب چنته فرماید:

تا با توتوئی است خودپرستی همه تو
از باده جهل خویش مستی همه تو
هیچی وز هیچ کمتری تا که توئی
دانی تو کهئی؟ ز خود چورستی همه تو
آدم از سلامت دل بندای صلاح بعظمت کبریائی خداوند گوش
فراداد و صفات خداوندی شنید و او را عاشق شد . علامت محبت
عاشقان آنست که همه چیز از دو عالم بگذارند و طره زلف
معشوق نگهدارند و این سربزرگ وجود است .
حدیث عشق لیلی گفتنی نیست
اگر در جان مجنون نیست در کیست ؟

والحمد لله و صلواته و برکاته و رحمه علی محمد و علی آلله
الطاهرین .

بیمقدار صلاح الدین علی نادر عنقــــــــــــــــا
" اویسی "

۲۶ آبان ۱۳۶۳

۲۳ صفر ۱۴۰۵

۱۷ نوامبر ۱۹۸۴

الله

آنچه شد قسمت ما روز ازل از کم و بیش

سعی ما و تو بر آن دره ای است و نیکم



طالع عشق حیات بخش ،
حرکت مایه از حیات دارد و آب هادی است ،
ذره بر عقده و گره بردائره ها قرار گرفت ،
دائره ها موجند و موج در اوج ،
آب و بخار و خاک و گل بهم شد ،
و گلخانه آزرین بست که نقوش مجسم است ،
و آرامش مستقر ،
لایه ها متقاضی پرده ها ،

وپرده ها حفاظ نور ،
عالم اشباح ، لطائف اجسام اند ،
واجسام زبان گویای جسد ،
پای دارد ونمیرود ، دست دارد ونمیگیرد ،
چشم وگوش بودونمی دیدونمی شنید ،
غوطه ور ومات تاریکی ،
معلق جفت ،
بی تمنا وآرزو درانتظار ،
درخت اندیشه بارندارد ،
پیوسته وگسسته است ،
میزان قدراست به تقدیر ،
وعین عشق ویکانگی ،
درپرورش بلا معارض
نیکویی ها بذرمصدق واخلاص است ،
تسلیم مجبـول ،
حامل و محمول ،
علت و معلول ،
ظلوم و جهـول ،
بالاست وخبرندارد ،
درمسیر وبی اطلاع ،

نه ساعت میداند ،
نه زمان دارد ،
نه جامیشناسد ،
خلوت و سکوت او همه جائی است ،
اسیری است که تقاضای آزادی ندارد ،
کلام نیست و خود کلمه است ،
به نطق خود گویا است ،
حرکت است از حرکت در حرکت ،
ذره عالم عین علم است ،
در تولد متولد ،
و در آرامش ، ملکوت ربانی است ،
از فضل بخشنده تفرقه به جمع ،
و جمع در جمع شد ،
نقطه در بسط آمد و گسترانید ،
جنبشی شد بدرون از هرسو ،
همه جای اوبه تاثیر کشید ،
ساعت و هنگامی آن در رسید ،
وقت ترک این رباط تنگ شد ،
بی تأمل بی شتاب ،
در صعود و در نزول ،

از آب آمدو شد بخاک ،
تنگی به فراخی آمد ،
ودریچه ها گشوده شد ،
پشت خم از بار سنگین شد خلاص ،
شد رها در موج نور ،

* * * * *

حیات عرصه حیات است و عشق نگهبان حیات ،
تنها ، از جفت کناره میگیرد ،
وزنجیرها پاره میکند ،
فریاد من ، در هستی طنین انداز ،
ونغمه های فرشتگان خواننده تازه واردین ،
وفرزند مستقر در آرامش ، پر جلال و حیرت انگیز ،
سایه ها نمایش متحرک حرکت اند ،
و حرکت ثقیل شد ،
و نور تعبیر سایه ها ،
ودریچه های سایه نما ، حامل اخبارند ،
وانعکاس و ارتعاش رجم حواس ،
سکوت به هیا هورسید ،
و واردات متکثرونا آشنا ،

طبیعت رنگ طبیعت گرفت ،
 متقاضیان فرصت طلب مخل آرا مشاند .
 واوازدامی به دامی گرفتار آمد ،
 اسیر سایه می دیدومی شنید ،
 تعلق ، ترس از سایه هاست ،
 نیاز ، محور ارتباطی به خارج ،
 فرزند نور راهی دیار سایه هاشد ،
 واکتساب جانشین علم گردید ،
 تلاطم خانه را درهم کوبید ،
 هوا آمر ،
 ومخدوم خادم خدمتگزار شد ،
 اشتهای طبیعی سیری ندارد ،
 وافزون طلبی جز استثماریست ،
 اصرار در نادانی پیروی از تقاضا هاست ،
 اسیر انبوه بینوایان ،
 کجی ها آموخت ،
 در اسارت به بردگی افتاد ،
 حکمت ، محکوم عادات ،
 وعلم مجبور استمرار و مصرف گردید ،
 طهارت بشری بروابط زهر آلودنا پاک شد ،

مطهر رنگ خاک گرفت ،
بلند پرواز آسمانها مردار خوا رشد ،
و ثقات ، پردهء لطافت ،
تنها ، تنهاتر ،
و خود گم شد ،
سیاهی و نادانی و تباهی سایه افکنده ،
و روزن نور امید مسدود ،
و بر در قفلی سنگین آویخته ،
شیاطین ، جهش های سلولی ،
دهانه های تقاضا ، آتشگاه سیر نشدنی حسرت ،
و فراوردهء حرص و خشم و طمع و شهوت ،
و قابیل ها بیل را در چاه زمین خفه کرد ،
عطیهء الهی در شیاع آلودگی ناپیدا ،
در مرض بخوشی مشغول ،
و در ضرربه جمع آوری منافع مغرور ،
هیئات که بدی و زشتی در عمق رسوخ نموده ،
و عوامل فساد و خرابی ،
دروغ را بجای راستی ،
زشتی را بجای زیبایی ،
بدی را بجای نیکی نشانده ،

و سراب را آب حیات می پندارد ،
 جواذب ظاهراً ، حقیقت را می پوشاند ،
 وضاحت او هدام ، عقل را ،
 به ظاهر سازی مشغول ،
 و به تعمیر خرابه کهن همت دارد ،
 و حیات در حجاب تعبیر زندگی ،
 تعاریف حس حقیقت حیات را بیان نمیکند ،
 جرس مرگ لحظه می شمرد ،
 و زمان گهواره غفلت است ،
 مرگ سایه ها غافلان را بخود نمی آورد ،
 گوشها می شنیدند و شنوائی نداشتند ،
 چشم ها میدیدند و بینا نبودند ،
 تجربه های محدود نتایج لایتناهی ندارد ،
 سرابهای تصورات کفن خود آگاهی ،
 و عقل نقطه اثر نداشت ،
 آتش تباه کننده خرمن هاست ،
 و هوی دم تباه کنندگی ،
 جنین های سقط شده فریادری ندارند ،
 گمشدگان خوراک هوسند و زندگی را بیراهه میروند ،
 حیات شناس از مرگ هراس ندارد ،

پرورده^۶ رحم از پروردگاری خبر است ،
 و محاط محیط را در نمی یابد .
 تولد لحظه^۷ مرگ است و مرگ معراج لطائف ،
 نوسانات متولدین ثانوی حیا تند ،
 آنچه در ظاهر دید و در باطن تصور ، وهم است ،
 آنچه در باطن مشاهده و در ظاهر رؤیت ، حقیقت است ،
 فکرافسار متغیر ،
 خواست اشرف بر فکر است ،
 جاذبه‌ی خواست همه را درهم و برهم میکند .
 اعتدال از جواذب ، نقطه آزادی است .
 استقلال از قیود ،
 صبر در اعتدال ، ثبات متقی ،
 اساس اخلاقیات ، خواست آزاد ،
 وایمان و عشق ، استوای خواست حقیقی ،
 و عشق مبدا^۸ تقواست .
 لاله ها در لاله زار بوزش نسیم در رقصد .
 و نغمه‌های مترنم عشق وجود ،
 سوزنده ناپاک ،
 پذیرنده حکمت آزاد شد .

فرزند آدم در آدم نگریست ،
 آشنا شنارامی یابد و بیگانه بیگانه را ،
 و عاشق معشوق عاشق ،
 خواست حقیقی بی خوست .
 تیرهای زهرآگین بی هدف ماند .
 و هدایت بستر آزادگی است ،
 انبساط درون مایه سکوت بیرون ،
 و بیرون نقش شکسته حواس درون ،
 امید ، بذرمزروع در زمین سالم و به بارنشسته است .
 در جهان دل ما گیاه ناامیدی هرگز نروید .
 فریاد خاموش بحرارت عشق معراجی شد ،
 و آسمانها شنوای تمنای صادقان ،
 ای خداوند کعبه عارفان ،
 به تضرع دل امیدواران ،
 به همت جوانمردان ،
 به مجمر عاشقانه دل آگاهان ،
 به تقدس و نزاهت وجه شاهدان ،
 و به طراوت حسن لاله کاران ،
 آتش عشقت بجان زن ،
 به عشق صبح صادق ،

بحق آفتاب حمد احمد ،
 وبه خلوص مقام ذوالجلالی ،
 به انوار جلال کبریائی ،
 به چهل چراغ بازشناختگان ،
 مولود موعود بعنایت مقصود برسان .
 وبرگ فوت از شاخسار حیات بریز ،
 وبرحمت وحکمت جاودانه ،
 به حقیقت غنادرقاف بی نشانه ،
 غبار سایه از چهر منیر برگیر ،
 وهویت را عیان کن .
 ساعت فرار سیّد ،
 طلسم زمان شکسته شد ،
 مکان درهم پیچید ،
 جنبشی بیسوئی دیواره ها را در خود کشید ،
 همه از هر طرف بی همه شد ،
 ومجرد نیلگون به طلوع حقیقت آراسته ،
 وترانه دیر آشنا بدست زهره نواخته شد .
 پهنه آسمانها جز حقیقت نبود ،
 نه شرقی بودونه غربی ،
 ودربلندای آسمانها ،

و در امتداد فلق ،
 و یگانگی قوسین ،
 صلی پدر فرزند را میخواند .
 و دل فرشتگان آسمانی مملو از امید و آرامش ،
 و ساحل نجات پیدا ،
 تاریکیها زدوده شد ،
 و شکوه نورگویا همه جا را گرفت ،
 نغمه های ملکوتی عاشقانه نوازنده شنواست .
 جلوه شکوفه های بهاری ،
 بر شاخ حیات نشست ،
 نخله امید ما شد بارور ،
 روایح مست کننده ،
 و تلوه لوه قطرات شبنم بر میوه نخل امید ،
 نوید جاوید حیات سرمدی ،
 از کرانه ها به کرانه تابید .
 حیات فرزند خود از رود خون برگرفت ،
 نواد ر هفت گنبد ، ذات نطق آمد ،
 ای آنکه وفایه عهد کردی ،
 ای ساکن هودج طلائی ،
 ای ثابت ذات ذوالجلالی ،

وی بخشش عام درعالم ،
 رحمانیت . مطلقه ،
 قوانین منبسطه ،
 هویت متشکله ،
 کلام متکلمه ،
 الشمس ربوبیه ،
 والقمر عبودیه ،
 والنجم یسجدان ،
 والسماء المیزان ،
 الانسان من ملصال ،
 دوبرگ سبز ،
 افاضه ، عنایت حق ،
 وسرودهای جاودان ، مترنم وجود ،
 ملکوت ، گویای وحدانیت او ،
 خلقت مملو از نفخه او ،
 روزسخن از نمود دارد ،
 و شب معرف معرفت .
 بیرنگی درالوان مستتر ،
 وثبوت قائم در استقرار ،
 تشعشعات ، از خورشید ساطع

و افلاک متکلم به اعمال او .
 وجود به کلمات او گویا ،
 صادق در نادر ناطق ،
 پیکره نور در نور آمیخت ،
 قطره به دریا نشست ،
 آسمانها را خورشید گرفت ،
 پس زمانی که ثابت شد مملو کردم او را از روح خودم .
 آرامش قلب انسانهای واقعی پر شکوه است ،
 هستی فقط از هستی است .
 هیچ چیزی چیز دیگر نخواهد شد .
 هر چیزی که هست همیشه بود و هست و خواهد بود .
 فقط یک هستی فنا نا پذیر میتواند باشد ،
 ناشی از چیزی نیست ولایتگیر است ،
 چون ظاهر و باطن یگانه است پس حتما " ثابت است .
 هست اندر هست آمد بیخلاف ،
 عین سیف اله اعظم در غلاف .
 همه در فناستی ،
 بقا در وجه خداستی ،
 مهر سپهر ولایت مولاستی ،
 عرش و فرش از نور او بیناستی ،

شمس عشق مصطفی اعلاستی ،
خورشید آسمان معرفت شیداستی ،
نوربخودپیداستی ،
به عرش و سماء گویاستی ،
منکسر در الماستی ،
آتش زن سیناستی ،
مبسوط نور حق به هر که خواستی ،
خداوند بهمه چیز داناستی ،
کل شیئی هالک الا وجهه ،
پس . هاجروافی سیل اله .

خدا وندا ، بدل پاڪاڻ آگاه	بحق بندگان خاص درگاه
بصدق و عشق پاڪ آن عزيزان	بشور و سوز و ساز صبح خيزان
قبول اهل دل ڪن نامهء من	بلند آواز ڪن هنگامه من

طير النادر در شرح ثنوی سیرالساو و طير النادر

۲۶ آبان ۱۳۶۳

۲۳ صفر ۱۴۰۵

۱۷ نوامبر ۱۹۸۴

**ALL RIGHTS RESERVED COPYRIGHT THROUGHOUT
THE WORLD.**

**NO PART OF THIS PUBLICATION MAY BE REPRODUCED
IN ANY FORM OR BY ANY MEANS WITHOUT THE
EXPRESS PRIOR WRITTEN CONSENT OF HOLDER OF
COPYRIGHT THE PRESIDENT OF MAKTAB TARIGHE
OVEYSSI SHAHMAGHSOUDI. ©**

WEALTH OF SOLOUK

&

SECRET WORD

BY:

GREAT MASTER

SALAHEDDINALI

NADER ANGHA

(OVEYSSI)

February 1985

Second Edition

Published

By

Maktab-E-Tarighat-E-Oveyssi Shahmaghsoudi

Iran, Tehran

Library Of Congress Catalog Number:84

ISBN: 0-910735-25-5

